لیس له علم وخبر که بر هنر فروخت یا دفتر ای لا یفرق بینهما **حکمت** علم از بهر دین پروردنست فان تربیة الدین واصلاح حربه نه از بهر
دنیا خوردن ای لیس لاجل التحصیل وسیلة الی التحصیل الدنیا **بیت** هر که پرهیز و علم و زهد فروخت ای ان باع علمه وزهده من الخلق و
جعلهما وسیلة لنیل الدنیا وصرفوا یعنی الا من قصد اراءة العلم والزهد علی الخلق ریاء فلم یعرف المعنی خرمنی گرد کرد و پا
ک بسوخت یعنی احرقه بحیث لم یبق منه شیء **حکمت** عالم نا پرهیزکار ای عالم الذی لم یکن متقیا کور مشعلدار
بالکاف الفارسی مشعله دار یعنی هو اعمی بیده شمع یهدی للناس ولا یهتدی نفسه **بیت** بیفاده
هر که عمر در باخت ای لعب به یعنی اضاعه فیما لا نفع فیه چیزی نخرید لم یشتر شیئا و زر بینداخت
بکسر الباء الصدیمات من ادات [illegible] خنی نقل عن بعض السلف ان الثلثة اشیاء عزیز الوجود عالم
زاهد وزاهد عابد وعابد متوکل **حکمت** ملک از خردمندان جمال گیرد فانه المملکة التی فیها
العقلاء تحسن ودین واسلام بپرهیز کاران کمال پذیرد لفظ گیرد مقدر هنا کما عرفت من رامی
الله قاعدة الاسجاع فلا یوجد فی بعض النسخ هنا لفظ یابد ومن اختاره وقاله شرحه معنا
رع من یافتن فقد اختار المرجوح واخرج الکلام عن السجع ومع هذه القرینة الدینی یکمل بلاد
نعها پادشاهان بنصیحت خردمندان [illegible] بالاضافة محتاج ترند که خردمندان بقربت
پادشاهان ای الی السلاطین اشد احتیاجا الی نصح العقلاء من تقربهم بهم **بیت**
پندی اگر بشنوی ای پادشاه نداء الاحضار خاطره ومن قال یعنی بشنو که فقد اتی بشیء اجنبی
در همه دفتر به از این پند نیست الا که [illegible] والمشار الیه مضمون البیت الاتی
جز بخردمند مفرما عمل ای لا تأمر غیر العاقل بالعمل گرچه عمل کار خردمند نیست
قال بعض اهل التحقیق العزلة السعداء ارباب الدولة بترک الطمع و [illegible] نهی النفس وشهواتها

بلزوم

بالزوم

بلزوم والورع **حکمت** سه چیز پایدار ای باقی نماند مال بی تجارت فانه ینتهی بالصرف وعلم بی بحث فانه ینسی وملک بی سیاست ١١٧
فینبغی للسلطان ان یترک العفو عن المستحق ولهذا قال رحم آوردن بر بدان جمع بد ستم است بر نیکان جمع نیک مقابل
بدان وعفو کردن از ظالمان عطف علی السابق جور است بر درویشان فانهم یسلطون علیهم **بیت** خبیث را چو تعهد کنی فی مختار
الصحاح التعهد التحفظ بالشیء وبنوازی بیاء الخطاب فیهما بدولت الیاء سببیة تو گنه می کند فاعله ضمیر خبیث با نبازی
بالباء المصدری ای العصیان شریک **حکمت** بدوستی پادشاهان بکسر الیاء المصدری للاضافة اعتماد نتوان کردن
اختار فعبارة المتن اعتماد نشاید کرد فعلی قوله اعتماد نباید کرد و بر آواز خوش کودکان بکسر الشین للاضافة غرة فرمو
بیانه فی قول المصنف غره نشاید بود دوله کرد و بود کلاهما بمعنی المصدر که آن اشارة الی دوستی پادشاهان بخیال متبدل
شود کانه تعلیل لمسنو ای یتبدل ذلک بخیال و این اشارة الی آواز خوش ای بنوم وارادها الاحتلام والبلوغ
متغیر گردد **بیت** معشوقه بکسر الکاف هزار دوست را دل ندهی ای لا تحبه ور میدهی آن دل کلمة را المحذوفة للوزن
بجدایی بالیائین مصدریة واشباعیة نهی بکسر الیاء الصلة والنون الاصلیة والیاء للخطاب فی آخر المصراع معنی
البیت بسکر دو نسلی معشوقه که او کل دیرینه کس اگر در رسالة او کل کلی ابر لقذه فوس فلما عرفت معنی البیت فلا تلتفت الی قول من قال
ان الیاء فی آخر المصراع عین اشباعیة ای حصلت من اشباع کسرة ما قبلها **حکمت** هر آن سری بکسر السین وتشدید الراء والیاء
الوحدة النوعیة که داری بیاء الخطاب با دوست در میان منه ای لا تضع بینک وبینه یعنی لا تفشه چه دانی که وقتی دشمن گردد ما علم
ممکن وقتی و هر بدی و فی بعض النسخ وهر گزندی که تو دا [illegible] فی بدشمن مرسان ای لا تصله الیه که وقتی دوست شود
**حکمت** رازی که خواهی نهان ماند بفتح النون باکسر در میان منه اگر چه معتمد بود که هیچکس به تو از تو مشفق تر نباشد **قطعه**
خاموشی قد تر بیانه به که ضمیر اراده السر وکی الواو للاضافة الی قوله دل خویش مرهون با کسی گفتن و گفتن که مگوی ای السکوت
اولی من ان تقول للمتروک لا اصدر تقول له لا تقل هذا السر لکا قبل **بیت** سر خود با یار خود گفتن نباید زان سبب یار را

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)